

تحلیل تطبیقی تفسیر صفات خبری در دیدگاه اهل حدیث و وهابیت با تکیه بر کتاب و سنت

* سید مهدی حسینی خواه

** علی ملاموسی میبدی

چکیده

صفات خبری از جمله موضوعات پیچیده در علم کلام به شمار می آیند که توسط متکلمان مسلمان مورد بحث قرار گرفته اند. این صفات به ویژگی هایی از خداوند اشاره دارند که عقل به تنهایی قادر به درک آنها نیست و تنها از طریق نقل و روایت قابل اثبات هستند. اهل حدیث در مواجهه با این صفات، رویکرد «تفویض معنا» یا «تأویل» را برگزیدند؛ یعنی به ظاهر این صفات ایمان دارند، اما معنای آنها را به خداوند واگذار کرده یا واژه‌ها را به گونه‌ای دیگر از معنای ظاهری شان تفسیر می کنند. برخی شخصیت‌های برجسته این مکتب، از جمله احمد بن حنبل، ابن جوزی، ابن قدامه و سفارینی، با نفی هرگونه تشبیه و تجسیم، تأکید کرده اند که علم به کیفیت این صفات تنها نزد خداوند است و برخی دیگر از اهل حدیث تأویل برده اند. آنها برای حفظ این روش، به صراحت تمام لوازم تجسیم مانند «جوهر، جسم و ترکیب» را رد کرده اند. اما در مقابل، وهابیان معانی این صفات را حقیقی و قابل فهم دانسته و دو رویکرد «تفویض» و «تأویل» رایج در ادبیات اهل حدیث را ابطال کرده اند و قائلین آن را اهل بدعت و خارج از دایره اهل سنت می دانند. وهابیان معتقدند نباید به صراحت جوهر، جسم و ترکیب را از خدا نفی کرد؛ بلکه باید در این باره نه اثبات کرد و نه نفی نمود و به عبارتی قائل به توقف شده اند.

کلیدواژه‌ها: صفات خبری، اهل حدیث، وهابیت، تفسیر صفات، کتاب و سنت، تشبیه و تنزیه.

* طلبه‌ی سطح چهار کلام مقارن، مشهد. (نویسنده مسئول)

mahdihoseini76@hotmail.com

** دکتری مدرسی معارف پردیس فارابی دانشگاه تهران.

Meybodi60@chmail.ir

صفات خبری به‌عنوان یکی از مسائل چالش‌برانگیز در عقیده، همواره مورد توجه گروه‌های مختلف اسلامی قرار گرفته است. این صفات که بر اساس کتاب و سنت به خداوند نسبت داده شده‌اند، از یک سو برای تبیین صفات الهی بیان شده‌اند و از سوی دیگر، برخی از فرق باطل به‌دلیل دلالت ظاهری آن، حمل بر جسمانیت خداوند نموده‌اند.^۱ بنابراین، نحوه برخورد با این صفات به یکی از مسائل اساسی در تفسیر کلامی مکاتب اسلامی تبدیل شده است و هر یک از «اشاعره، ماتریدییه، معتزله و اهل حدیث» موضع خاصی در رابطه با آن اتخاذ کرده‌اند. آنان با وجود تمامی اختلافات، به‌طور صریح مسأله «جوهر، ترکیب و جسمانیت» را رد کرده‌اند؛^۲ حتی اهل حدیث نیز قائلان به جسمانیت را از دایره‌ی اسلام خارج نموده‌اند.^۳ اما وهابیت به خلاف جمیع مذاهب اسلامی، رویکرد تجسیم را در پیش گرفته است.^۴

این پژوهش با تمرکز بر تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های اهل حدیث و وهابیت در تفسیر صفات خبری، تلاش دارد تا ضمن بیان مواضع هر یک از این دو جریان، به تبیین اختلافات بنیادین آن‌ها بپردازد.

در این راستا، با بررسی منابع معتبر و استناد به نظرات عالمان برجسته هر دو گروه،



۱. «المشبهة شبهوا الله بالمخلوقات ومثله بالحداثات» (جرجانی، علی، شرح المواقف، ج ۳ ص ۷۱۵).
۲. «مذهب معظم السلف أو كلهم أنه لا يتكلم في معناها بل يقولون يجب علينا أن نؤمن بها ونعتقد لها معنى يليق بجلال الله تعالى وعظمته مع اعتقادنا الجازم أن الله تعالى ليس كمثل شيء وأنه منزّه عن التجسّم والانتقال والتحيز في جهة وعن سائر صفات المخلوق وهذا القول هو مذهب جماعة من المتكلمين واختاره جماعة من محققيهم وهو أسلم» (نووی، یحیی، المنهاج، ج ۳ ص ۱۹).
۳. «تشبيه الله بخلقه كفر: فإن اعتقد معتقد في هذه الصفات ونظائرها مما وردت به الآثار الصحيحة التشبيه في الجسم والنوع والشكل والطول - فهو كافر وإن تأولها على مقتضى اللغة وعلى المجاز فهو جهمي» (ابن‌ابی‌علی، محمد، الاعتقاد، ص ۳۱).
۴. «هذا الحديث المسؤول عنه ثابت في صحيح البخاري ومسلم، عن النبي ﷺ قال: "خلق الله آدم على صورته، طوله ستون ذراعاً» (أبیطین، عبدالله، رسائل وفتاوی أبیطین، ص ۲۲۱)؛ «وأما قولكم: إنه يلزم من تفسير الاستواء بالعلو أن يكون الله جسمًا. فجوابه: كل شيء يلزم من كتاب الله وسنة رسوله ﷺ فهو حق، ويجب علينا أن نلتزم به» (ابن‌عثيمين، محمد، شرح العقيدة الواسطية، ج ۱ ص ۳۷۹)؛ «بل يقولون: أثبت الله تعالى لنفسه اليد، ونعلم أنها يد حقيقية ولكن لا ندري ما كفيتهما» (ابن‌جبرین، عبدالله، اعتقاد اهل السنة، ج ۴ ص ۷۵). «فالله عز وجل يرى بالعين رؤية حقيقية» (ابن‌عثيمين، محمد، مجموع فتاوی ورسائل، ج ۱ ص ۲۲۲).

روشن خواهد شد که اهل حدیث با اتخاذ دو رویکرد «تفویض معنا»^۱ یا «تأویل»^۲، تلاش داشته‌اند از تجسیم و تشبیه دوری کنند. در مقابل، وهابیت با تأکید بر معنای ظاهری این صفات، گرایشی متفاوت نشان داده و «تفویض» یا «تأویل» در مورد معانی این صفات را رد کرده و به گونه‌ای قائل به تجسیم شده‌اند.^۳

این اختلافات بنیادی، زمینه‌ساز تحلیل انتقادی ادعای وهابیت در پیروی از روش اهل حدیث خواهد بود و بیان خواهد شد که بر اساس دیدگاه وهابیت در صفات خبری، اهل حدیث رمی به «بدعت و الحاد» خواهند شد.^۴

به دلیل اهمیت مسئله‌ی صفات خبری، رسائل، کتب و مقالات متعددی در این باب نوشته شده است که در میان مکتوبات متأخرین، می‌توان موارد زیر را برشمرد؛ مقاله‌ی «بررسی صفات خبریه خداوند (با تکیه بر نظر اهل حدیث، اشاعره، معتزله و امامیه)» نوشته‌ی الیاس خسروی؛ مقاله «تشبیه، تفویض و تأویل در مکتب اصحاب حدیث» نگاشته هادی حجت؛ مقاله «بررسی و نقد تفسیر وهابیت از صفات خبری» و «بررسی نقادانه تفسیر وهابیت از صفات خبری از منظر آیت‌الله العظمی سبحانی» نوشته محمد مهدوی.

با وجود تحقیقات متعدد در زمینه صفات خبری، همچنان برخی از ابعاد این موضوع به صورت جامع بررسی نشده است. به‌ویژه موارد پیش رو به‌عنوان خلأهای تحقیقاتی قابل توجه است:

۱. بررسی تطبیقی دیدگاه وهابیت و اهل حدیث: بسیاری از پژوهش‌ها تنها بر مواضع وهابیت متمرکز شده‌اند و کمتر به مقایسه روشمند این دیدگاه‌ها با سایر جریان‌هایی همانند اهل حدیث پرداخته‌اند.

۱. «قال: سمعت سفیان بن عیینة، یقول: ما وصف الله به نفسه في كتابه فقرأته تفسيره، ليس لأحد أن يفسره بالعربية ولا بالفارسية» (بيهقي، احمد، الأسماء والصفات، ج ۲، ص ۱۱۷).

۲. «أن أحمد بن حنبل تأول قول الله: ﴿وجاء ربك﴾، أنه جاء ثوبه.» (ابن كثير، إسماعيل، البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۳۶۱)

۳. «فمن قال: إن الله جسم، فهو مبتدع، و من قال: إن الله ليس بجسم، فهو مبتدع.» (ابن جرير، عبدالله، اعتقاد أهل الحديث، ص ۱۸۴)؛ «فإنه عز وجل يرى بالعين رؤية حقيقية» (ابن عثيمين، محمد، مجموع فتاوى و رسائل، ج ۱ ص ۲۲۲).

۴. «أن قول أهل التفويض الذين يزعمون أنهم متبعون للسنة والسلف من شر أقوال أهل البدع والإلحاد» (ابن عثيمين، محمد، القواعد، ص ۳۶).



۲. تحلیل تفسیری و نقلی: تحلیل متون نقلی و چگونگی بهره‌برداری وهابیت و اهل حدیث از این متون در تفسیر صفات خبری به‌طور عمیق و سیستماتیک مورد توجه قرار نگرفته است. بر همین اساس با توجه به مرور مطالعات پیشین و شناسایی خلأهای موجود، ضرورت انجام پژوهشی جامع در این زمینه آشکار می‌شود. این تحقیق، با هدف بررسی تطبیقی اختلافات میان وهابیت و اهل حدیث در مسأله صفات خبری و تحلیل نقلی و تفسیری مبانی آن‌ها بر پایه‌ی پارادایم تطبیقی-تحلیلی، سعی دارد ضمن تکمیل مطالعات پیشین، تصویری دقیق‌تر و علمی‌تر از این موضوع ارائه دهد.

معناشناسی صفات خبری

صفات خبری در ابتدا توسط اهل حدیث و اشاعره مطرح شده است.^۱ در تقسیم‌بندی‌های صفات الهی، برخی این صفات را در برابر صفات ذاتی^۲، و گروهی دیگر آن‌ها را در مقابل صفات عقلی قرار داده‌اند.^۳ در تعریف صفات خبری آمده است که این صفات، ویژگی‌هایی از خداوند هستند که در صورت عدم بیان شارع، عقل به‌تنهایی توان دستیابی به آن‌ها را نداشت.

ابن باز وهابی در توضیح این صفات می‌گوید:

«صفات خبری، که به صفات سمعیه نیز شناخته می‌شوند، بر اساس این ضابطه دانسته می‌شوند که دستیابی به آن‌ها تنها از طریق نقل امکان‌پذیر است و عقل به‌تنهایی قادر به درک آن‌ها نیست.»^۴

ابن عثیمین وهابی نیز همانند همین تعریف را بیان کرده است و می‌گوید:

«صفات خبری از جمله معانی‌ای هستند که عقل به‌تنهایی قادر به درک آن‌ها نیست، و تنها از طریق سمع و نقل می‌توان به آن‌ها دست یافت.»^۵

۱. شهرستانی، محمد، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۲؛ بیهقی، احمد، الأسماء والصفات، ج ۱، ص ۲.
۲. ابن حنبل، احمد، العقیده، ص ۱۱۲؛ شهرستانی، محمد، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۲؛ بیهقی، احمد، الأسماء والصفات، ج ۱، ص ۱۵۶؛ سبحانی، جعفر، الإلهیات، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.
۳. بیهقی، احمد، الأسماء والصفات، ج ۱، ص ۵۶؛ جامی، محمدامان، الصفات الالهیه، ج ۱، ص ۲.
۴. «الصفات الخبرية وتسمى النقلية والسمعية وضابطها: هي التي لا سبيل إلى إثباتها إلا بطريق السمع والخبر عن الله أو عن رسوله الأمين ﷺ» (ابن باز، عبدالعزيز، مجلة الجامعة الإسلامية، ج ۴۲، ص ۴۷۰).
۵. «الصفات الخبرية: وهي التي نعتمد فيها على مجرد الخبر، وليست من المعاني المعقولة، بل هي من الأمور المدركة بالسمع المجرد» (ابن عثیمین، محمد، شرح العقيدة السفارينية، ص ۱۵۶).

صفات خبریه از دیدگاه اهل حدیث

اصطلاح "اهل حدیث" به گروهی بزرگ از مسلمانان اطلاق می‌شود که در برابر "اهل رأی" شکل گرفتند و در به‌کارگیری عقل و محدوده‌ی استفاده‌ی آن در استنباطات دینی با آن‌ها اختلاف نظر داشتند. این گروه همانند سایر مکاتب اسلامی، قرآن و سنت را به‌عنوان منابع اصلی تشریح پذیرفته‌اند؛ از این رو در مواجهه با صفات خبری، ناگزیر به اتخاذ روشی خاص برای فهم و تفسیر این صفات بوده‌اند.

اکثر اهل حدیث و بزرگان این مکتب در مواجهه با صفات خبری، روش تفویض را برگزیده‌اند. آنان به‌منظور پایبندی به ظاهر الفاظ و در عین حال پرهیز از گرفتار شدن در تجسیم و تشبیه، اظهار داشته‌اند که به ظاهر این الفاظ ایمان دارند، اما تفسیر و معنایش را، به خداوند واگذار می‌کنند. احمد بن حنبل به‌عنوان یکی از بزرگان این جریان می‌گوید:

«ما صفات خبری را تصدیق می‌کنیم و به آن‌ها ایمان می‌آوریم، اما کیفیت و معنای آن را تعیین نمی‌کنیم.»^۱

وی به‌عنوان یکی از بزرگان اهل حدیث، هرچند به ظاهر این صفات پایبند است، اما تأکید می‌کند که از معنای آن‌ها آگاهی ندارد. او همچنین بر این نکته اصرار دارد که در نسبت دادن این صفات به خداوند از حدود الهی فراتر نمی‌رود و هیچ حد و مرزی برای ذات باری تعالی تعیین نمی‌کند.

سفیان بن عیینه، از عالمان برجسته اهل حدیث، که ذهبی او را با القابی همچون «حافظ، ثبت، ثقه و امام» ستوده است،^۲ در این باره معتقد بود که ما تنها صفاتی که خداوند خود از آن‌ها خبر داده است را بیان می‌کنیم و هیچ‌کس نباید به تفسیر این صفات پردازد و خود قرائتش، تفسیرش است.^۳ به عبارت دیگر، او بر این باور بود که

۱. «قال الإمام أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل في قول النبي ﷺ: «إن الله ينزل إلى سماء الدنيا»، أو «إن الله يرى في القيامة»، وما أشبه هذه الأحاديث نؤمن بها، ونصدق بها بلا كيف، ولا معنى، ولا نرد شيئا منها، ونعلم أن ما جاء به الرسول حق، ولا نرد على رسول الله ﷺ، ولا نصف الله بأكثر مما وصف به نفسه بلا حد ولا غاية» (ابن قدامة مقدسی، عبدالله، لمعة الاعتقاد، ص ۶).

۲. ذهبی، شمس‌الدین، الکاشف، ج ۲، ص ۴۴۹.

۳. «...سَمِعْتُ سُفْيَانَ بْنَ عُيَيْنَةَ، يَقُولُ: مَا وَصَفَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِه نَفْسُهُ فِي كِتَابِهِ فَقَرَأْتُهُ تَفْسِيرُهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُفَسِّرَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ وَلَا بِالْفَارِسِيَّةِ» (بيهقی، احمد، الأسماء والصفات، ج ۲، ص ۱۱۷).



معنا و کیفیت این صفات برای مخلوقات ناشناخته است.

این قدامه مقدسی در بیان صفات خبریه می‌گوید که ما به این صفات ایمان داریم و بدون زیاده و نقصان آن را به خدا نسبت داده و معنایش را نیز به خدا حواله می‌دهیم و تفسیر، تأویل و تشبیه هم نمی‌کنیم. وی تصریح کرده است که تنها به ظاهر لفظ این صفات، ایمان دارد و برای پرهیز از گرفتار شدن در تجسیم، هیچ معنای خاصی برای آن‌ها تصویر نکرده و علم به حقیقت این صفات را به خداوند واگذار کرده است.^۱

ابو زکریا محی الدین نووی شارح کتاب صحیح مسلم، قول صحیح در صفات خبری را چنین بیان می‌کند:

«مذهب اکثریت سلف یا همه‌ی آنان این است که در معنای این صفات سخن نمی‌گویند، بلکه می‌گویند بر ما واجب است که به آن‌ها ایمان بیاوریم و اعتقاد به معنایی داشته باشیم که شایسته‌ی جلال و عظمت خداوند است. همراه با این اعتقاد، باید ایمان راسخ داشته باشیم که خداوند هیچ مشابهی ندارد و از تجسیم، انتقال، تحیز در مکان و سایر صفات مخلوقات منزّه است. این قول مذهب گروهی از متکلمان است و توسط برخی از محققان آن‌ها برگزیده شده و از نظر اعتقادی سالم‌تر است.»^۲

اگرچه او قید "معنای لایق شان الوهی" را مطرح کرده است، اما به منظور جلوگیری از هرگونه شائبه‌ی تشبیه یا معنای ظاهری که از این الفاظ به ذهن می‌آید، بلافاصله تمامی ویژگی‌های تجسیم، نظیر جسمانیت، انتقال، ماده و نیاز به مکان را از ذات باری تعالی سلب می‌کند. به این ترتیب، او نیز با در نظر گرفتن این شروط، معنای این صفات را به خداوند واگذار کرده است.

ابوبکر خلال، یکی دیگر از بزرگان اهل حدیث، در مورد صفت «پدان» می‌گوید که

۱. «وَمَذْهَبُ السَّلَفِ الْإِيمَانُ بِصِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَسْمَانِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فِي آيَاتِهِ وَتَنْزِيلِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ عَلَيْهَا وَلَا نَقْصٍ مِنْهَا وَلَا تَجَاوُزَ لَهَا وَلَا تَفْسِيرَ وَلَا تَأْوِيلَ لَهَا بِمَا يُخَالِفُ ظَاهِرَهَا وَلَا تَشْبِيهَ بِصِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا سِمَاتِ الْمُحَدَّثِينَ بِلِ أَمْوَالِهَا كَمَا جَاءَتْ وَرَدُوا عِلْمَهَا إِلَى قَائِلِهَا وَمَعْنَاهَا إِلَى الْمُتَكَلِّمِ بِهَا» (این قدامه مقدسی، عبدالله، دم التأویل، ص ۱۱).

۲. «مذهب معظم السلف أو كلهم أنه لا يتكلم في معناها بل يقولون يجب علينا أن نؤمن بها ونعتقد لها معنى يليق بجلال الله تعالى وعظمته مع اعتقادنا الجازم أن الله تعالى ليس كمثل شيء وأنه منزّه عن التجسيم والانتقال والتحيز في جهة وعن سائر صفات المخلوق وهذا القول هو مذهب جماعة من المتكلمين واختاره جماعة من محققهم وهو أسلم» (نووی، یحیی، المنهاج، ج ۳ ص ۱۹).

احمد بن حنبل بر این باور بود که، اگرچه این صفت برای خداوند است، اما برای تبیین آن باید تمام صفات جسمانی را از خداوند نفی کرد تا هیچ کس نتواند از این کلمه معنای ظاهری و متبادر به ذهن را برداشت کند و در دام تشبیه بیفتد. او عقیده‌ی خود را چنین بیان کرده است:

«احمد بن حنبل می‌گفت: «برای خداوند دو دست است که صفاتی برای ذات او هستند، نه جارحانه‌اند و نه مرکب، نه جسم‌اند و نه از جنس اجسام، و نه از جنس محدودیت، ترکیب، اجزاء و جوارح. همچنین نمی‌توان آن را به هیچ چیز دیگری قیاس کرد.»^۱

ابن عبدالبر نوشته است که زهری و مکحول در مورد صفات خبری می‌گفتند:

«این احادیث را همان‌طور که وارد شده نقل کنید و در مورد (معنای) آن گفت‌وگو نکنید.»^۲

ابن تیمیه نیز به‌عنوان یک عالم متشدد حنبلی اهل حدیث، در ذیل تفسیر احدیت ذات باری تعالی عبارتی را بیان می‌کند که مفسر کلمات او در صفات خبری است. وی می‌گوید احدیت ذات اقتضا می‌کند که از ترکیب، جوهر، ماده و صورت مبری باشد.^۳ لذا هنگامی که شما با صفات خبری مواجه می‌شوید، نمی‌توانید بگویید: من علم به معنای آن دارم، اما کیفیتش مجهول است؛ زیرا معنای متصور از صفات خبری، در ذیل جواهر و مرکب از ماده و صورت، تصویر شده است. لذا می‌توان گفت ابن تیمیه نیز همانند اسلاف خود، معتقد به تفویض بوده است.

لالکائی می‌گوید:

«این احادیث (صفات خبری) نزد ما حق هستند و راویان مورد اعتماد، آن را از یکدیگر روایت کرده‌اند، جز اینکه اگر از تفسیر این احادیث از ما سوال شود می‌گوییم که ما کسی را ندیدیم که چیزی از این احادیث را تفسیر نماید

۱. «الیدان وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى يَدَانِ وَهُمَا صِفَةٌ لَهُ فِي ذَاتِهِ لَيْسَتَا بِجَارِحَتَيْنِ وَلَيْسَتَا بِمُرَكَّبَتَيْنِ وَلَا جِسْمٌ وَلَا جِنْسٌ مِنَ الْأَجْسَامِ وَلَا مِنْ جِنْسِ الْمُحْدُودِ وَالتَّرَكِيبِ وَالْأَعْيَاضِ وَالْجَوَارِحِ وَلَا يُقَاسُ عَلَى ذَلِكَ لَا مَرْفُوقٌ وَلَا عُضْدٌ وَلَا فِيمَا يَقْتَضِي ذَلِكَ مِنْ إِطْلَاقِ قَوْلِهِمْ يَدٌ إِلَّا مَا نَطَقَ الْقُرْآنُ بِهِ أَوْ صَحَّتْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّنَةُ فِيهِ» (ابن حنبل، احمد، العقيدة، ص ۱۰۴).

۲. «ارووا هذه الاحاديث كما جانت ولا تناظروا فيها» (ابن عبدالبر، يوسف، جامع بيان العلم، ج ۲، ص ۹۴۳).

۳. «وَكَذَلِكَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الرَّبَّ مُرَكَّبٌ مُؤَلَّفٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ يَقْبَلُ التَّمْرِيقَ وَالْإِتْسَامَ وَالتَّجْرِئَةَ فَهَذَا مِنْ أَكْفَرِ النَّاسِ وَأَجْهَلِهِمْ وَقَوْلُهُ شَرٌّ مِنْ قَوْلِ الدَّيْنِ يَقُولُونَ: إِنَّ لِلَّهِ وَلَدًا بِمَعْنَى أَنَّهُ انْفَصَلَ مِنْهُ جُزْءٌ فَصَارَ وَلَدًا لَهُ وَقَدْ بَسَطْنَا الْكَلَامَ عَلَى هَذَا فِي تَفْسِيرِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ. وَكَذَلِكَ إِذَا قِيلَ: هُوَ جِسْمٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ مُرَكَّبٌ مِنَ الْجَوَاهِرِ الْمُتَفَرِّدَةِ أَوْ الْمَادَّةِ وَالصُّورَةِ؛ فَهَذَا بَاطِلٌ» (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۵، ص ۴۲۸).

و ما نیز چیزی از این احادیث را تفسیر نمی‌کنیم، آن را تصدیق می‌کنیم و سکوت می‌کنیم»^۱

وی تصریح می‌کند که ما فقط اعتقاد به این صفات داریم و نسبت به تفسیر و معنای این صفات سکوت می‌کنیم.

احمد بن سریق، از فقهای شافعی و عالمان برجسته اهل حدیث، در رابطه با تبیین معانی صفات خبری، بر این باور بود که اگر کسی در مورد معانی این صفات پرسش کند، بدعت‌گذار است و اگر کسی به این پرسش پاسخ دهد، به کفر و زندقه گرفتار شده است. وی می‌نویسد:

«تمام اهل دیانت و سنت تا به زمان ما بر این اعتقاد بوده‌اند که بر تمام مسلمانان واجب است که به همه آیات قرآن و اخبار صادقه از رسول خدا ﷺ (در باره صفات الله متعال) ایمان داشته باشند و سوال پرسیدن از معنای آن‌ها بدعت است و پاسخ دادن به آن سوال نیز کفر و زندقه است»^۲

او به درستی متوجه شده است که معنا نمودن این صفات به معنای متبادر لفظی دقیقاً سر از کفر در می‌آورد؛ لذا برای فرار از کفر، قائل به تفویض معنا شده است.

سیوطی در مقام حکایت نظر اهل حدیث، در تحلیل صفات خبریه، بیان می‌دارد که آیات صفات از متشابهات هستند و جمهور اهل سنت - که سلف و اهل حدیث از آنان هستند - معتقدند که باید به این متشابهات ایمان داشت و معنایی که خداوند متعال از متشابهات اراده کرده است، به خودش تفویض کرد و نصوص متشابه را نباید تفسیر کنیم و خداوند را از شباهت به صفات مخلوقات منزه می‌داریم.^۳

البته این نصوص تنها بخشی از اقوال اهل حدیث و علماء سلف است که معتقدند در صفات خبریه باید معنای این الفاظ را به خدا تفویض نمود.

۱. «هذه الأحادیث عندنا حق، و یرویها الثقات بعضهم عن بعض، إلا أنا إذا سنلنا عن تفسیرها، قلنا: ما أدركنا أحدا یفسر منها شیئا، ونحن لا نفسر منها شیئا، نصدق بها ونسكت» (لالکائی، هبة‌الله، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۱، ص ۴۴۳).

۲. «وقد صح عن جمیع اهل الدیانة والسنة إلى زماننا أن جمیع الآی والأخبار الصادقة عن رسول الله ﷺ یجب علی المسلمین الإیمان بكل واحد منه كما ورد، وأن السؤال عن معانیها بدعة والجواب کفر وزندقة» (ذهبی، شمس الدین، العلو للعلی الغفار، ص ۲۰۸).

۳. «من المتشابه آیات الصفات... وجمهور اهل السنة - منهم السلف وأهل الحدیث - علی الإیمان بها وتفویض معناها المراد منها إلى الله تعالی ولا نفسرها مع تنزیهنا له عن حقیقتها» (سیوطی، جلال الدین، الإیقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۴).

ابن خلدون نیز در هنگام بیان دیدگاه اهل حدیث می گوید:

«سلف از صحابه و تابعین صفات الهی و کمال را برای خداوند اثبات می کردند؛ اما در مورد صفاتی که انتساب آن‌ها به خدا ممکن بود موجب کاستی شود، معنای دقیق آن‌ها را به خدا واگذار کرده و در مورد مدلول آن‌ها سکوت اختیار می کردند.»^۱

آن‌ها می دانستند که معنا نمودن ظاهر این صفات، به مثابه‌ی تشبیه ذات خدا به سایر مخلوقات بوده است، لذا به خاطر تحفظ بر لفظ و همچنین فرار از تشبیه، نسبت به معنای این صفات سکوت می کردند.

فخر رازی هنگامی که می خواهد وضعیت سلف را گزارش دهد، می گوید:

«باید با قطع و یقین باور داشت که مراد خداوند متعال از تشابهات، چیزی فراتر از ظاهر آن‌هاست. از این رو، واجب است معنای این نصوص به خداوند واگذار شود و فرورفتن در تأویل یا تفسیر آن‌ها جایز نمی باشد.»^۲

البته برخی از اهل حدیث، از روش تأویل نیز استفاده کرده‌اند؛ احمد بن حنبل در ذیل آیه «جَاءَ رَبُّكَ» صفت «مَجِيء» را به «آمدن ثواب رب» تأویل کرده است.^۳ طبری نیز صفت «استوی» را به «علو و ارتفاع» تأویل برده است.^۴

سفیان ثوری در ذیل آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» می گوید خدا با علمش در همه جا هست.^۵ لذا شهرستانی در مقام بیان اهل حدیثی که مرتکب تأویل شده‌اند، به مالک بن انس، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، داوود بن علی اصفهانی و تمام پیروانشان اشاره کرده است.^۶

۱. «فَأَمَّا السَّلْفُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ فَأَثْبَتُوا لَهُ صِفَاتِ الْأُلُوهِيَّةِ وَالكَمَالِ وَفَوَّضُوا إِلَيْهِ مَا يَوْهَمُ النِّقْصَ سَاكِتِينَ عَنِ مَدْلُولِهِ» (ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۰۳).

۲. «الفصل الرابع في تقرير مذهب السلف، حاصل هذا المذهب: أن هذه التشابهات يجب القطع فيها بأن مراد الله تعالى منها شيء غير ظاهرها، ثم يجب تفويض معناها إلى الله تعالى، ولا يجوز الخوض في تفسيرها» (فخر رازی، محمد، أساس التقديس في علم الكلام، ص ۳۳۳).

۳. «احمد بن حنبل تأویل قول الله تعالى «جَاءَ رَبُّكَ» أنه: جاء ثوابه» (ابن کثیر، إسماعيل، البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۳۶۱).

۴. «عند تأویل قوله تعالى: «ثم استوی إلى السماء» ما نصه: "والعجب ممن أنكر المعنى المفهوم من كلام العرب في تأویل قول الله: «ثم استوی إلى السماء» الذي هو بمعنى: العلو والارتفاع» (طبری، ابن جریر، جامع البیان، ج ۱، ص ۱۹۲).

۵. «...سأل الامام الثوري عن قوله تعالى: «وهو معكم أينما كنتم» فقال: بعلمه.» (ذهبي، شمس الدين، سير اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۷۴).

۶. شهرستانی، محمد، الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۲.

اهل حدیث حتی از استفاده‌ی کلماتی همچون «جسم، جوهر، عرض و حیز» پرهیز می‌کردند و مسلمانان را دستور به ترک این استعمالات می‌دادند. احمد بن حنبل می‌گفت:

«از آن جایی که اسماء الله توقیفی هست، لذا از به کار بردن کلماتی همچون جسم که اهل لغت معنای طول و عرض را بر آن بار می‌کنند، پرهیزید و خدا را جسم ندانید زیرا ذات الله خارج از جسمانیت است.»^۱

در مجموع، اهل حدیث در مواجهه با صفات خبری، رویکرد تفویض را اتخاذ کرده‌اند. این رویکرد به این معناست که آن‌ها به ظاهر این صفات ایمان می‌آورند، اما تفسیر و معنای دقیق آن‌ها را به خداوند واگذار کرده‌اند، تا از هرگونه شائبه‌ی تشبیه و تجسیم جلوگیری کنند.

بزرگانی همچون احمد بن حنبل، سفیان بن عیینه، ابن قدامه مقدسی و دیگر عالمان اهل حدیث بر این باورند که صفات الهی باید بدون افزودن یا کاستن به خدا نسبت داده شود و هیچ‌گونه قیاس یا تأویلی بر آن‌ها نمی‌توان کرد. این گروه از متکلمان نیز در برابر صفات الهی سکوت کرده و از توضیح معنای آن‌ها پرهیز می‌کنند تا از خطر تشبیه و تجسیم دور بمانند.

در این راستا، بزرگان اهل حدیث مانند ابوبکر خلال نیز بر تفویض معنی تأکید دارند و معتقدند که تنها خداوند می‌داند که این صفات چه معنایی دارند. در نتیجه اکثر اهل حدیث قائل به تفویض شدند؛ آن‌ها با این تفسیر که ما علم به معانی این الفاظ نداریم و تمام شئون جسمانیت و تشبیه به مخلوقات را نیز از باب دفع دخل مقدر، از خداوند سلب کردند.

وهابیت و تبیین صفات خبریه

با توجه به اینکه وهابیان ادعای پیروی از منهج اهل حدیث را دارند، شایسته است این ادعا با دقت بررسی شود. پس از بیان دیدگاه اصحاب حدیث درباره صفات خبری که بر

۱. «وَأَنْكَرَ عَلَى مَنْ يَقُولُ بِالْجِسْمِ وَقَالَ إِنَّ الْأَسْمَاءَ مَأْخُودَةٌ بِالشَّرِيعَةِ وَاللُّغَةِ وَأَهْلِ اللَّغَةِ وَضَعُوا هَذَا الْأَسْمَ عَلَى كُلِّ ذِي طَوْلٍ وَعَرْضٍ وَسَمَكٍ وَتَرْكِيبٍ وَصُورَةٍ وَتَأْلِيفٍ وَاللَّهُ تَعَالَى خَارِجٌ عَنِ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمْ يَجْزِ أَنْ يُسَمَّى جِسْمًا لِحُرُوجِهِ عَنِ مَعْنَى الْجِسْمِيَّةِ وَلَمْ يَجِئْ فِي الشَّرِيعَةِ ذَلِكَ قَبْطَلًا» (ابن حنبل، احمد، العقيدة، ص ۱۱۱).

تفویض معنا تأکید داشتند، اکنون به تحلیل دیدگاه وهابیت در این موضوع پرداخته و صحت ادعای آنان ارزیابی خواهد شد.

وهابیان بر خلاف اهل حدیث، به تفویض معنا در صفات خبری قائل نیستند و معانی ظاهری آن را به طور کامل برای خداوند ثابت می‌دانند. ابن‌فوزان در این باره می‌گوید هر آن چه خداوند خود را با آن وصف کرده یا پیامبر، خداوند را بدان وصف نموده است، حقیقتی است که باید بر ظاهرش حمل شود. نباید معنای آن تأویل شود یا درباره اش سکوت کرد؛ بلکه الفاظ، همان معنایی را دارند که متکلمان در محاورات روزمره از آن استفاده می‌کنند. او همچنین ادعا می‌کند که اهل سنت [وهابیت] نیز این صفات را با همین معنا برای خداوند اثبات کرده‌اند. وی تصریح کرده است:

«آن چه خداوند خود را به آن وصف کرده یا پیامبرش ﷺ خدا را با آن وصف نموده است، حقیقی و بر ظاهر خود حمل شده و در آن هیچ گونه ابهامی وجود ندارد؛ بلکه معنای آن به همان صورتی شناخته می‌شود که مقصود گوینده از کلامش فهمیده می‌شود. بنابراین، اهل سنت [وهابیت] هم الفاظ و هم معانی صفات الهی را اثبات می‌کنند. این گونه نیست که آنچه خداوند خود را بدان وصف کرده یا پیامبرش بیان داشته، از متشابهاتی باشد که معنای آن به خدا تفویض شود؛ چراکه اگر نصوص صفات الهی را از جمله اموری بدانیم که معنای آن فهمیده نمی‌شود، آن‌ها به منزله کلامی مبهم و نامفهوم خواهند بود. حال آن که خداوند متعال، ما را به تدبر در تمام آیات قرآن فرمان داده و ما را به فهم و تأمل در آن‌ها تشویق کرده است. اگر بپذیریم که نصوص صفات الهی معنایی ندارند که فهمیده شود، این به معنای آن خواهد بود که خداوند ما را به تدبر و تأمل در امری مکلف کرده که امکان تدبر و فهم آن وجود ندارد و از ما خواسته به چیزی ایمان بیاوریم که آن را برای ما روشن نساخته است و خداوند از چنین نقصی منزّه و برتر است.»^۱

۱. «أن ما وصف الله به نفسه أو وصفه به رسوله ﷺ؛ فهو حق على ظاهره، ليس فيه أحاجي ولا آغاز، بل معناه يعرف من حيث يعرف مقصود المتكلم بكلامه. فأهل السنة يثبتون ألفاظ الصفات ومعانيها، فليس ما وصف الله به نفسه أو وصفه به رسوله من المتشابه الذي يفوض معناه؛ لأن اعتبار نصوص الصفات مما لا يفهم معناه يجعلها من الكلام الأعجمي الذي لا يفهم، والله تعالى قد أمرنا بتدبر القرآن كله، وحصنا على عقله وتفهمه، وإذا كانت نصوص الصفات مما لا يفهم معناه؛ فيكون الله قد أمرنا بتدبر وتفهم ما لا يمكن تدبره وتفهمه، وأمرنا باعتقاد ما لم يوضحه لنا، تعالى الله عن ذلك» (ابن‌فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد، ص ۱۴۰).

به نظر می‌رسد این عبارت با دقت بالا فرق بین وهابیت و اهل حدیث را بیان کرده باشد؛ اما برای اطمینان عبارات دیگری نیز از بزرگان وهابیت بیان خواهد شد. ابن عثیمین می‌گوید آنچه خداوند متعال به آن خود را وصف کرده، بر معنای حقیقی خود دلالت دارد نه مجازی.^۱ وی بدون نگرانی از افتادن در دام تشبیه می‌گوید که باید همان صفتی که خداوند به خود نسبت داده، با همان معنای اولیه و متبادر به ذهن را پذیرفت و نباید به بهانه اجتناب از تشبیه، آن را تأویل کرد.

ابن عثیمین در جای دیگر تصریح می‌کند که تمام این صفات، معنا و کیفیت دارند ولی ما گرچه معنا را می‌فهمیم اما به کیفیتش علم نداریم.^۲ به عبارت دیگر او می‌خواهد بگوید ما از لفظ "ید" معنای عضو و جارحه را می‌فهمیم ولی نمی‌دانیم که دست خدا چه شکلی است.^۳ لذا هنگامی که از ابن‌باز درباره تعداد انگشتان خدا سوال می‌شود، در پاسخ می‌گوید خدا نیز پنج انگشت دارد.^۴ محمد امان جامی نیز می‌گوید خدا پنج انگشت دارد (اما کیفیتش مجهول است).^۵

وهابیان نه تنها در عمل با اهل حدیث مخالفت کرده و صفات خبریه را معنا نموده‌اند، بلکه تصریح نموده‌اند که تفویض معنا غلط است. ابن‌فوزان بیان داشته است که اعتقاد به تفویض معنا غلط است؛ زیرا اگر بپذیریم که نصوص صفات الهی معنایی ندارند که فهمیده شود، این به معنای آن خواهد بود که خداوند ما را به تدبیر و تأمل در امری مکلف کرده که امکان تدبیر و فهم آن وجود ندارد و از ما خواسته به چیزی ایمان بیاوریم که آن را برای ما روشن نساخته است.^۶ ابن‌عثیمین نیز تصریح کرده است که قول

۱. «سمى الله به نفسه ووصف به نفسه على وجه الحقيقة لا المجاز» (ابن‌عثیمین، محمد، فتاویٰ ارکان الاسلام، ص ۱۴).
۲. «ولیس معنی هذا أن لا نعتقد أن لها كيفية، بل لها كيفية، ولكنها ليست معلومة لنا؛ لأن ما ليس له كيفية ليس بموجود، فالاستواء، والنزول، والبد، والوجه، والعين لها كيفية، لكننا لا نعلمها؛ ففرق بين أن تثبت كيفية معينة، ولو تقديرا وبين أن نؤمن بأن لها كيفية غير معلومة، وهذا هو الواجب، فنقول: لها كيفية، لكن غير معلومة» (همو، مجموع فتاویٰ ورسائل، ج ۱۰، ص ۲۷۱).
۳. «أثبت الله تعالى لنفسه اليد، ونعلم أنها يد حقيقية ولكن لا ندري ما کیفیتها.» (ابن‌جبرین، عبدالله، اعتقاد اهل السنة، ج ۴، ص ۳).
۴. «سألت شيخنا عن حديث إثبات الأصابع لله، هل هو للحصر، وأن الأصابع خمس؟ الجواب: نعم؛ لأن الأصابع استوعبت الخلائق؛ (وسائر الخلق على إصبع).» (ابن‌باز، عبدالعزیز، مسائل الامام ابن‌باز، ص ۳۷).
۵. «بهذه الأحاديث الصحاح يثبت علماء الحديث وأهل السنة لله تعالى الأصابع بثبوتها صفة لله تعالى خبرية» (جامی، محمدا مان، الصفات الالهية، ج ۱، ص ۳۷).
۶. «... وإذا كانت نصوص الصفات مما لا يفهم معناها؛ فيكون الله قد أمرنا بتدبر وتفهم ما لا يمكن تدبره وتفهمه، وأمرنا

به تفویض معنا از بدترین اقوال اهل بدعت و الحاد! است.^۱

آنان حتی استفاده از واژگانی که به وضوح دلالت بر جسمانیت دارد نیز جلوگیری نکردند. از این رو، مشاهده می شود که ابن فوزان تأکید می کند نباید معنای «جارحه» و «حیز» که از ویژگی های جسم است، برای خداوند نفی یا اثبات کرد.^۲

ابن عثیمین نیز تصریح می کند که «حیز» چون در کتاب و سنت نیامده است، نباید از خدا نفی شود.^۳ این رویکرد نسبت به صفات الهی چندان شگفت آور نیست، زیرا پیشوای وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، بر این باور است که حتی نباید لفظ «جسم» را از خداوند نفی کرد؛ هر چند تصریح می کند که در شریعت دلیلی برای اثبات این صفت نیز وجود ندارد.^۴

وهابیانی که ادعای پیروی از سلف و اهل حدیث را دارند، با همین رویکرد خود نسبت به صفاتی مانند «جسم، جوهر و عرض» اهل حدیث را در معرض ابتداع قرار می دهند. چراکه بر اساس تصریح وهابیان، هر کس این صفات را از خداوند نفی کند، بدعت گذار محسوب می شود. ابن جبرین تصریح می کند که هر کس صفت جسم را از خدا نفی کند او مبتدع است.^۵ در حالی که احمد بن حنبل بزرگ اهل حدیث و پیروانش، صفت جسم را از خدا نفی می کردند.^۶ بنابراین، وهابیان حتی در حد تبیین یک صفت مانند «جسم» نیز از اهل حدیث پیروی نکرده و آنان را بدعت گذار می شمارند.

باعتماد ما لم یوضحه لنا، تعالی الله عن ذلك» (ابن فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد، ص ۱۴۰).

۱. «أن قول أهل التفويض الذين يزعمون أنهم متبعون للسنة والسلف من شر أقوال أهل البدع والإلحاد» (ابن عثیمین، محمد، القواعد، ص ۳۶).

۲. «والجارحة والحيز ألفاظ مجملة لم يرد نفيها ولا إثباتها في حق الله تعالى»؛ (ابن فوزان، صالح، البيان لأخطاء بعض الكتاب، ج ۱، ص ۱۲۷).

۳. «قلنا: لفظ "الحيز" أو "الحيز" ليس في الكتاب والسنة ثابتة ولا نفيه عن الله تعالى، فليس فيهما أنه في حيز، أو متحيز، ولا أنه ليس كذلك، وفي النصوص ما يعني عنه مثل الكبير المتعال» (ابن عثیمین، محمد، تقريب التدمرية، ص ۵۳).

۴. «لما ذكر لهم أهل البدع الألفاظ المجملة، كلفظ الجسم والجوهر والحيز، لم يوافقهم، لا على إطلاق الإثبات ولا على إطلاق النفي» (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ج ۱، ص ۱۳۲).

۵. «فمن قال: إن الله جسم، فهو مبتدع، و من قال: إن الله ليس بجسم، فهو مبتدع.» (ابن جبرین، عبدالله، اعتقاد أهل الحديث، ص ۱۸۴).

۶. «وأنكر على من يقول بالجسم وقال إن الأسماء مأخوذة بالشرعية واللغة وأهل اللغة وضعوا هذا الأسم على كل ذي طول وعرض وسمك وتركيب وصورة وتألّف والله تعالى خارج عن ذلك كله فلم يجز أن يُسمى جسماً لخروجه عن معنى الجسمية ولم يجز في الشريعة ذلك قبطل» (ابن حنبل، احمد، العقيدة، ص ۱۱۱).



و هابیان که ادعای پیروی از منهج اهل حدیث را دارند، در مسئله صفات خبری با اهل حدیث تفاوت‌های اساسی دارند. برخلاف اهل حدیث که به تفویض معنا در این صفات معتقدند، و هابیان این صفات را با معانی لغوی و ظاهر خود برای خداوند ثابت می‌دانند. به گفته ابن‌فوزان و ابن‌عشیمین، باید این صفات را همان‌طور که در قرآن و سنت آمده، به معنای واقعی پذیرفت و از تأویل یا سکوت در مورد آن‌ها پرهیز کرد. آنان بر این باورند که اگر معنای این صفات قابل فهم نباشد، تکلیف به تدبر در آیات الهی بی‌معنا خواهد بود. بنابراین، و هابیان نه تنها برخلاف اهل حدیث، بلکه به‌طور قاطع مخالف تفویض معنا هستند و آن را غلط و حتی از اقوال اهل بدعت و الحاد می‌دانند. این دیدگاه‌های وهابیت در تضاد با نظر اهل حدیث است که بر تفویض معنا و عدم تأویل تأکید دارند.

بررسی تطبیقی قیود «بلاکیف» و «بلا تکییف» از منظر وهابیت و اهل حدیث

برخی ممکن است پس از مطالعه آثار نویسندگان وهابی و اهل حدیث در زمینه صفات خبری، استدلال کنند که این دو مذهب در موضوع صفات خبری دیدگاهی مشابه دارند و هر دو از اصطلاحات «بلاکیف» و «بلا تکییف» استفاده کرده‌اند. هر چند پیشتر به‌طور مفصل دیدگاه وهابیت بررسی شد و اختلاف نگاه این جریان بیان گردید؛ اما ضروری است که نحوه استفاده از این قیود و اصطلاحات در هر یک از این دو جریان به‌طور جداگانه و دقیق مورد اشاره قرار گیرد.

وهابیت غالباً پس از بیان و توضیح صفات خبری، برای اجتناب از شبهه تجسیم و تشبیه، اصطلاح «بلاکیف» یا «بلا تکییف» را به‌کار می‌برد. اما اگر این صفات به‌طور صحیح و دقیق تحلیل نشوند، ممکن است خوانندگان تصور کنند که این دیدگاه دقیقاً مشابه با کلام اهل حدیث مفوضه است، درحالی‌که این دو رویکرد از اساس تفاوت‌های اساسی دارند.

به‌عنوان مثال، همان‌گونه که ابن‌باز این قید را به‌کار می‌برد: «فهو الإیمان بکل ما ورد في القرآن الکریم، أو الأحادیث الصحیحة من أسماء الله وصفاته، وإثباتها لله وحده علی الوجه اللائق به سبحانه من غیر تحریف، ولا تعطیل، ولا تکییف، ولا تمثیل»^۱

۱. ابن‌باز، عبدالعزیز، الدروس المهمة لعامة الأمة، ص ۸.

ابوالحسن اشعری نیز به کار برده است: «قال عز وجل: ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ ولا تقدم بين يدي الله في القول بل تقول استوى بلا كيف»^۱

اهل حدیث عبارت «بلا کیف» را به عنوان قید توضیحی تفویض تفسیر کرده اند، یعنی همان گونه که معنای صفات خبری مشخص نیست، کیفیت آن ها نیز مطلقاً معلوم نیست. اما وهابیان برخلاف این نظر، ابتدا بر این باورند که معنای این صفات مشخص است و سپس تأکید می کنند که نفی کیفیت به طور مطلق نیست، بلکه مقصود این است که صفت خداوند کیفیتی دارد، اما ما از آن بی اطلاعیم. در همین راستا فیصل بن جاسم وهابی می گوید:

«... يقتضى إبقاء دلالتها على ما هي عليه، فإنها جاءت ألفاظ دالة على معاني، فلو كانت دلالتها منتفية لكان الواجب أن يقال "أمروا لفظها مع اعتقاد أن المفهوم منها غير مراد" أو "أمروا لفظها مع اعتقاد أن الله لا يوصف بما دلت عليه حقيقة" وحينئذ فلا تكون قد أمرت كما جاءت، ولا يقال حينئذ "بلا كيف" إذ نفى الكيف عما ليس بثابت لغو من القول»^۲

وی معتقد است اگر الفاظ معانی نداشته باشند، اصلاً نفی کیفیت لغو است.

ابن عثیمین به صراحت بیان می کند که صفات خداوند دارای کیفیت هستند و عبارت «بلا کیف» بدین معناست که کیفیت آن ها برای ما مشخص نیست،^۳ نه اینکه به طور کلی فاقد کیفیت باشند.^۴

لذا بر خلاف اهل حدیث که از خدا نفی جسمانیت و کیفیت می کردند، وهابیت برای خدا کیفیت را اثبات می کنند ولی معتقدند که ما کیفیت حقیقی آن را نمی دانیم.

نتیجه

مقاله پیش رو در تحلیل تطبیقی تفسیر صفات خبری در دیدگاه اهل حدیث و وهابیت به بررسی و مقایسه دقیق دو رویکرد متفاوت در مواجهه با صفات خبری پرداخته است.

۱. اشعری، علی، مقالات الاسلامیین ص ۲۱۱.

۲. جاسم، فیصل، الأشاعر في ميزان أهل السنة، ص ۲۳۶.

۳. «أنهم لا يكفون صفاته مع إيمانهم بأن لها كيفية لكنها غير معلومة لنا» (ابن عثیمین، محمد، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۵، ص ۱۵۷).

۴. «بلا كيف» معناه بلا تکلیف لم یریدوا نفی الكيفية مطلقاً لأن هذا تعطيل محض» همان، ج ۴، ص ۳۳.



نتایج این تحقیق حاکی از آن است که اهل حدیث و وهابیت، در مبانی تفسیر صفات خبری اختلافات بنیادی دارند تا جایی که بنا بر عقیده وهابیت، اهل حدیث مبتدع و ملحد هستند.

۱. اهل حدیث با پذیرش دو رویکرد تفویض (سکوت در برابر معنای صفات خبری) و تأویل صفات از هرگونه تجسیم پرهیز می‌کنند. آن‌ها علاوه بر تفویض معنا، تمام لوازم جسمانیت همانند «جسم، جوهر و حیز» را نیز از خدا نفی می‌کنند. این روش با هدف جلوگیری از انحرافات فکری به‌ویژه جلوگیری از تشبیه و تجسیم است.

۲. وهابیت برخلاف اهل حدیث، اعتقادی به نفی صریح جوهر، ترکیب و جسمانیت از ذات احدییت ندارد، بر این اساس معنای ظاهری الفاظ را پذیرفته و قائل به تجسیم شده است. آنان معتقدند مراد از «ید» همان معنای لغوی آن است، ولی نمی‌دانند کیفیت این عضو آیا مانند دست انسان یا حیوان درنده یا چیزی دیگری است. این رویکرد تأکید دارد که صفات خبری باید همان‌گونه که در ظاهرشان آمده، پذیرفته شوند، بدون آن‌که به «تأویل» یا «تفویض» معنای آن‌ها پرداخته شود.

در نهایت، این تحقیق نشان می‌دهد که وهابیت به رغم ادعای پیروی از منهج اهل حدیث، در حقیقت به رویکرد متفاوتی در تفسیر صفات خبری متوسل شده‌اند که به نوعی عدم پذیرش تفویض را در بر دارد و مخالف جدی دیدگاه اهل حدیث است. این تفاوت‌های روشی، موجب می‌شود که وهابیت نتوانند ادعای پیروی از رویکرد اهل حدیث را داشته باشد؛ بلکه اهل حدیث از نگاه آنان به خاطر این رویکرد مبتدع و ملحد هستند.



فهرست منابع

۱. ابن جبرین، عبدالله، اعتقاد اهل السنة، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية،
http://www.islamweb.net
۲. ابن جبرین، عبدالله، اعتقاد أهل الحديث، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية،
http://www.islamweb.net
۳. أبابطين، عبدالله، رسائل وفتاوى أبابطين، رياض: دار العاصمة، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن ابی یعلی، محمد بن محمد، الاعتقاد، بی جا: دار اطلس الخضراء، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۵. ابن باز، عبدالعزيز، الدروس المهمة لعامة الأمة، بی جا: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء،
م. ۲۰۰۹.
۶. ابن باز، عبدالعزيز، مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، بی جا: موقع الجامعة على الإنترنت،
بی تا.
۷. ابن باز، عبدالعزيز، مسائل الامام ابن باز، رياض: دار التدمرية، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۸. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، المدينة النبوية: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف
الشريف، ۱۴۱۶ق.
۹. ابن حنبل، احمد، العقيدة رواية ابى بكر الخلال، دمشق: دار قتيبة، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۱۱. ابن عبدالبر، يوسف، جامع بيان العلم وفضله، تحقيق: أبد الأشبال الزهيرى، المملكة العربية
السعودية: دار ابن الجوزى، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۲. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
۱۳. ابن عثيمين، محمد بن صالح، القواعد المثلى فى صفات الله وأسمائه الحسنی، مدينة المنورة:
الجامعة الإسلامية، چاپ سوم، ۱۴۲۱ق.
۱۴. ابن عثيمين، محمد بن صالح، تقريب التدمرية، بی جا: دار ابن الجوزي، ۱۴۴۰ق.
۱۵. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح العقيدة السفارينية، رياض: دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۱۶. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح العقيدة الواسطية، بی جا: دار ابن الجوزي، ۱۴۲۱ق.
۱۷. ابن عثيمين، محمد بن صالح، فتاوى اركان الاسلام، رياض: دار الثريا، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۸. ابن عثيمين، محمد بن صالح، مجموع فتاوى ورسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين،
رياض: دار الوطن-دار الثريا، چاپ آخر، ۱۴۱۳ق.
۱۹. ابن فوزان، صالح بن عبدالله، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد والرد على أهل الشرك والإلحاد، بی جا:
دار ابن الجوزي، چاپ چهارم، ۱۴۲۰ق.
۲۰. ابن فوزان، صالح، البيان لأخطاء بعض الكتاب، رياض: دار ابن الجوزي، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.



٢١. ابن قدامة مقدسى، عبدالله بن احمد، ذم التأويل، كويت: دار السلفية، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٢٢. ابن قدامة مقدسى، عبدالله بن احمد، لمعة الاعتقاد الهادى الى سبيل الرشاد، كويت: دار السلفية، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٢٣. ابن كثير، إسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، بيروت: دار إحياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٢٤. اشعري، على بن اسماعيل، مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، آلمان: چاپ سوم، ١٤٠٠ق.
٢٥. بيهقى، احمد بن الحسين، الأسماء والصفات، جده: مكتبة السوادى، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٢٦. جاسم، فيصل بن قزار، الأشاعرة في ميزان أهل السنة، كويت: المبرة الخيرية لعلوم القرآن والسنة، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
٢٧. جامى، محمدا مان، الصفات الالهية في الكتاب والسنة النبوية في ضوء الاثبات والتزويه، مدينة المنورة: المجلس العلمى بالجامعة الاسلامية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٢٨. جرجاني، على بن محمد، شرح المواقيف، بيروت: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٣٢٥ق.
٢٩. ذهبى، شمس الدين، العلو للعلو للغفار في ايضاح صحيح الأخبار وسقيمها، رياض: مكتبة اضواء السلف، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٣٠. ذهبى، شمس الدين، الكاشف في معرفة من له الرواية فى الكتب الستة، جده: دار القبلة للثقافة الاسلامية، ٢٠٠٦م.
٣١. ذهبى، شمس الدين، سير اعلام النبلاء، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ق.
٣٢. سبحاني، جعفر، إلهيات علي هدى الكتاب والسنة والعقل، قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، ١٤٤٣ق.
٣٣. سيوطي، جلال الدين، الإتقان في علوم القرآن، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بى جا: نشرالهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٣٩٤ق.
٣٤. شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، الملل والنحل، قاهره: مؤسسة الحلبي، بى تا.
٣٥. طبرى، ابن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، تهران: ١٣٥٦ش.
٣٦. فخر رازى، محمد بن عمر، أساس التقديس فى علم الكلام، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٣٧. لالكاني، هبة الله، شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، تحقيق: احمد بن سعد الغامدى، رياض: دار طيبة، چاپ هشتم، ١٤٢٣ق.
٣٨. نووى، يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، بيروت: دار احياء التراث، چاپ دوم، ١٣٩٢ق.